

معین بیا ، معین نیا !

احمد زید آبادی

دعوت وزیر ارشاد از نصرالله معین خواننده شهیر ایرانی برای بازگشت به کشور با بیا و نیا های فراوانی روبه‌رو شده است. آنها که معین را به نیامدن فرا می‌خوانند عمدتاً احتمال بازداشت یا عدم امکان برگزاری کنسرت توسط او را مطرح می‌کنند.

من که در این کشور نه فقط هیچ کاره‌ام بلکه هیچگاه نیز امنیت لازم برای زندگی نداشته‌ام، می‌توانم از همین جا به آقای معین اطمینان دهم که اگر روزی بار سفر به وطن بربست، می‌تواند مطمئن باشد که نه دستگیر می‌شود و نه مانع برگزاری کنسرتش خواهند شد.

ممکن است پرسیده شود این سطح از اطمینان از کجا برایت حاصل شده است؟ در پاسخ فقط می‌توانم بگویم: از راه شامه‌ام! باز هم ممکن است پرسیده شود که معین روی چه حسابی باید به شامه تو اطمینان کند؟ می‌گویم؛ روی هیچ حسابی! اما مگر جز شامه راه دیگری هم برای فهم اینکه پس از بازگشت معین به کشور چه چیزی در انتظار اوست، وجود دارد؟ مگر آنان که او را به نیامدن ترغیب می‌کنند، به جز شامه‌شان، منبع خبری و اطلاعات دیگری هم برای اظهار نظر در اختیار داشته‌اند؟

به هر حال، کار ما در ایران معمولاً از روی شامه پیش می‌رود! بی‌تصمیمی حاکم بر نهادهای قدرت، رقابت پنهان و آشکار آنها با یکدیگر، پنهان‌کاری و بی‌برنامگی و سردرگمی نهادینه شده و پراکندگی قدرت سیاسی در حد ملوک‌الطوایفی، چنان شلم شوربایی در حوزه سیاست رسمی به بار آورده است که هر کس ادعای درک مسائل ایران از طریق نظریه‌های علمی شناخته شده در حوزه سیاسی و اجتماعی را مطرح کند، به احتمال زیاد یا قصد شیره مالیدن به سر خود را دارد یا به سر مخاطب یا به سر هر دو!

با این حال، باز هم ممکن است پرسیده شود که این چه شامه‌ای است که سرنوشت حبیب‌محبیان را نمی‌بیند و همچنان میل به خوشبینی در مورد دعوت از معین دارد؟

بله. من سرنوشت حبیب را به یاد دارم. آن مرحوم اما مسیر بازگشت امن به کشور را نمی‌دانست. او گمان می‌کرد محمود احمدی‌نژاد در سال 89 همچنان کاره مهمی است و حلقه یاران نزدیکش چون مشایی و بقایی چرخ تقدیر مملکت را می‌چرخانند. شاید حتی نمی‌دانست که منظور

نهادهای متنفذ و رسانه‌های آنها از «حلقه انحرافی» همان کسانی هستند که او برای امنیت و ادامه کار خود در ایران به قول وعده آنها دلخوش کرده بود.

به واقع ریسمان قدرت مشایی و بقایی و حتی احمدی‌نژاد در آن دوره پوسیده شده بود و مرحوم حبیب به دلیل ناآشنایی به مناسبات قدرت در ایران، خود را به این ریسمان پوسیده آویخت و در نتیجه پس از بازگشت، منزوی و بیکار و افسرده و مشتاق مرگ شد.

به نظرم حبیب اگر بدون هماهنگی با آن حلقه، شخصا تصمیم به بازگشت به وطن می‌گرفت و ناگهان بی‌مقدمه در فرودگاه بین‌المللی تهران از هواپیما پیاده می‌شد، در مجموع سرنوشت بهتری در انتظارش بود. به نظرم او ناخواسته به صورت هدفی برای روکم کنی از حلقه یاران احمدی‌نژاد در آمد. خدایش رحمت کند که از بی‌رحمی‌های مرسوم در منازعات سیاسی ایران خبر نداشت.

شرایط امروز ایران اما با آن روز تومنی دوزار توفیر دارد! وزیر ارشاد خود بخشی از قدرت اصلی است و فعلا نهاد قدرتمندی که بخواهد روی او را کم کند، دیده نمی‌شود. بنابراین معین می‌تواند حداقل امیدوار باشد که در شرایط کنونی قربانی بازی روکم کنی نهادهای درگیر در رقابت بر سر قدرت نخواهد شد، اما اینکه بعدها چه پیش خواهد آمد با خداست. با این همه لازم نیست زیاد به بعدها بیندیشیم و گرنه به لحاظ فکری و عملی فلج خواهیم شد. بهتر همان است که چو فردا شود فکر فردا کنیم!

در عین حال، شامه من می‌گوید؛ آنها که معین را به عدم بازگشت به کشور فرا می‌خوانند، چندان نگران بازداشت یا جلوگیری از کار او در ایران نیستند. روشن است که پای انگیزه‌های سیاسی در میان است.

در واقع، آن دسته از کسانی که وضعیت ایران را چنان رو به قهقرا می‌خواهند که هیچ راهی جز مهاجرت بی‌وقفه تمام تحصیلکردگان و نخبگان و مرگ کامل امید و عواقب آن باقی نماند، نه فقط با بازگشت معین بلکه با بازگشت هر ایرانی دیگری هم به کشور مخالفند. واضح است که بازگشت معین به کشور فضای امیدکشی را چند صباحی تعدیل می‌کند و اصلا هدف اعضای دولت از دعوت او نیز همین است. ظاهرا اعضای دولت چون توان امیدآفرینی در حوزه سیاسی ندارند، دعوت از معین برای مراجعت به کشور را کم هزینه‌ترین راه برای کاهش تب امیدکشی تشخیص داده‌اند. خب، این وسط من چه بهره‌ای از بازگشت معین می‌برم؟ اگر کسی با مرام سیاسی من آشنا باشد، پاسخ این پرسش برایش هویدا است.

پس به امید بازگشت یکایک ایرانیان مهاجر به وطن و جوشش امیدی در این فضای سرد.

منبع: روزنامه اعتماد 26 دی ماه 1402 خورشید ☐